

اهمیت نظریه

از پولیس تا پسامدرنیسم

تری ایگلتون

امیراحمدی آریان، نیما ملک محمدی، امید نیک فرجام، شهریار وقفی پور



فهرست

۸

پیش گفتار

مایکل پین، م.ا.ر. حبیب / ترجمه‌ی امید نیک فرجام

۳۱

نقد، ایدئولوژی، داستان / گفت و گو با تری ایگلتون

مایکل پین / ترجمه‌ی امید نیک فرجام

۴۹

اهمیت نظریه

ترجمه‌ی نیما ملک محمدی

۶۵

از پولیس تا پسامدرنیسم

ترجمه‌ی امیر احمدی آریان، شهریار وقفی پور

نقد، ایدئولوژی، داستان

گفت‌وگو با تری ایگلتون

مایکل پین: بخش اعظم کارهای اخیر در زمینه‌ی نظریه‌ی ادبی بر اساس مطالعه‌ی ادبیات قرن نوزدهم و به‌ویژه رمانتیک‌ها انجام شده است. مخصوصاً کار فرای روی بلیک، بلوم روی شلی، هارتمن روی وُردزورث، و دیگران را در نظر دارم. اما شما کانون کار خود را در قرن هجدهم یافته‌اید، دست‌کم این چیزی است که از کار شما روی کلاریسا و روش استفاده‌تان از نویسندگان نشریات ادواری در کتاب کارکرد نقد برمی‌آید. قرن هجدهم چه دارد که برای شما به عنوان نظریه‌پرداز این قدر جذاب بوده است؟

تری ایگلتون: کوتاه‌ترین جواب به این پرسش می‌تواند این باشد که این قرن قرن نوزدهم یا بیستم نیست. با توجه به این که تمرکز نقد مارکسیستی بیش از همه بر این دوره‌ها بوده، فکر کردم که بد نیست قدری به عقب برگردیم. این کار به نظرم دلیل عملی یا نهادی هم دارد، چون ما در آکسفورد مجبوریم برای دانشجویان لیسانس گستره‌ی وسیعی از موضوعات را تدریس کنیم، بنابراین من معمولاً کارم را از سال ۱۷۰۰ شروع می‌کنم و جلو می‌روم. این از قدیم در میان اشرافیان انگلیس باب بوده که یک جنتلمن باید بتواند هر قطعه‌ای از ادبیات این کشور را بخواند و درباره‌ی آن برای جوان‌ترها حرف بزند. البته این عقیده مسائل وحشتناکی ایجاد می‌کند، اما دست‌کم در مورد موضوعات مختلف به آدم اطلاعات می‌دهد. بنابراین مدرس‌ها و استادان دوره‌ی لیسانس خود را به یک دوره‌ی خاص محدود نمی‌کنند. به همین دلیل است که فکر می‌کنم موضوعات مربوط به قرن هجدهم از قبل

در ذهنم آماده شده بود. اما این که نقد مارکسیستی را تا این حد به عقب ببرم در واقع تازه همین چند سال پیش به فکر رسید. البته این دو کتاب مربوط به قرن هجدهم را که اسمشان را بردید به دلایل دیگری نوشتم. من به ریچاردسون علاقه داشتم، ولی در عین حال کار روی ریچاردسون به نظرم فرصتی بود برای بررسی روابط متقابل انواع مختلف شیوه‌های نقد، به عنوان نوعی نقطه‌ی تلاقی، و فکر می‌کنم این کتاب همان قدر که به این موضوع اختصاص داشت، یعنی مشارکت در بحث‌های نقادانه‌ی معاصر بود و سعی می‌کرد سازگاری و هماهنگی بالقوه‌ی گفتارهای معاصر در زمینه‌ی ادبیات را نشان دهد، درباره‌ی خود ریچاردسون هم بود. در مورد کارکرد نقد انگیزه‌ی دیگری داشتم. می‌خواستم تا می‌توانم از موضوع فاصله بگیرم و این پرسش کلی را مطرح کنم که حرف حساب نقادان مدرن چیست. آن‌جا بود که فهمیدم نگاه کردن به عصر روشنگری از یک نظر به معنای دور شدن از فرضیات آشنای پسا‌رمانتیک و حتا مارکسیستی در مورد ماهیت این کار بود. به همین دلیل به نظرم در کارکرد نقد با علاقه‌ی ناگهانی به ادبیات قرن هجدهم سروکار نداریم. بیشتر پای این آگاهی ناگهانی در میان بود که از نظر تاریخی نقد، هر چند به طور ناقص و هر چند در شرایط سیاسی متفاوت، انواع و اقسام کارکردهای دیگری هم داشته است. پس از این کارم این شد که به نقد از دوره‌ی رمانتیک به این سو نگاه کنم و ببینم از منظر این نقطه‌ی آغاز متفاوت چگونه به نظر می‌رسد. پین: در پیش‌گفتار کتاب بی‌سیرت شدن کلاریسا اظهار می‌کنید که از نظر شما در ریچاردسون، شخصیت او، و عقاید اجتماعی و سیاسی‌اش چیزهایی ناخوشایند هست که البته کاملاً قابل درک است. آیا این که با شخصیت یا متنی سروکار داشته باشید که کاملاً با آن احساس نزدیکی و همدردی نمی‌کنید، دست‌کم از نظر سیاسی، امتیاز است؟

ایگلتون: به نظرم بله، شاید نقد مارکسیستی بیش از حد به آن چیزی که اسمش را گذاشته‌اند هرمنوتیک سوءظن پرداخته است. حالا خود من قدری به این هرمنوتیک سوءظن شک دارم. نه این که فکر کنم دیگر ضرورت ندارد، بلکه می‌بینم، مثلاً در

مورد بعضی از دانشجوهای من که دارند نقد مارکسیستی یا فمینیستی را امتحان می‌کنند، منفی بودن در زمینه‌ی آن آثار معتبر و اصیل به‌ناگزیر خیلی آسان‌تر است از این که مثلاً هرمنوتیک‌رهای بخشی [redemptive hermeneutic] را در پیش بگیریم که ممکن است، خلاف مسیر معمول، چیزهایی را نجات دهد که شاید در زمانه‌ی حاضر قابل استفاده باشند. فکر می‌کنم کتاب ریچاردسون، به‌رغم ضدیت آشکار من با برخی از وجوه شخصیت او، واقعاً دست‌گرمی زدن با آن هرمنوتیک‌رهای بخش بود، کتابی که به‌نحوی در پی کار من روی بنیامین شکل گرفت که به نظر من مانند برشت عملاً به دنبال رهای بخشی از راه هرمنوتیک بود. به نظرم این بیانگر جریان متفاوتی در کار من است، متفاوت با آن مرحله‌ی سخت‌تر و شکاکانه‌تر کتاب نقد و ایدئولوژی. فکر می‌کنم در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد به دوره‌ی ضروری نوعی نقد اسطوره‌زدا [demystificatory criticism] رسیدیم، از این نظر احساس می‌کردم ضروری است که دست هیچ کس به سنت آثار معتبر نمی‌رسد و بعضی تفسیرها از زیر نقد درمی‌رفتند. دست‌کم در بریتانیا از حدود اوایل دهه‌ی هشتاد به بعد حال و هوای نقد چپ تغییر کرد، در همان زمانی که پس از انجام این کار ضروری دیدیم حالا وقت آن است که ببینیم چه چیز را می‌شود نجات داد، بازسازی کرد، دوباره سنجید، و بازیافت کرد. به نظرم کتاب ریچاردسون محصول این دوره و گرایش بود.

پین: در ادامه‌ی بررسی مسیرهای جدید در کار شما، به نظرم می‌رسد که با مقایسه‌ی اولین کتاب شما درباره‌ی شکسپیر یعنی شکسپیر و جامعه با آخرین کتاب‌تان درباره‌ی او می‌توان شاهد اختلاف چشمگیری در ارزیابی شما از توفان و پراسپرو و توسعاً خود شکسپیر بود، و این ارزیابی ظاهراً بر آن چیزی متکی است که شما برداشت غیرقابل‌قبول شکسپیر از طبیعت در توفان می‌نامید. بین آن کتاب اول و این کتاب تازه که حاوی این ارزیابی دوباره است تفکر شما دچار چه تحولی شد؟ ایگلتون: به نظرم کوتاه‌ترین جواب این است: دچار تمام آن تحولاتی که دقیقاً در میان این دو تاریخ در نظریه‌ی ادبی معاصر رخ داد؛ اولین کتابم درباره‌ی شکسپیر